





...

# خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

---

بنده نیستن کسایی که خدایی که  
می پرستن کوچیکه.

...





## • درس دوم •

تا حالا شنیدید کسی عبادت کنه  
برای دنیا؟



توی درس اول داشتیم از خودمون می پرسیدیم که چرا ما خدا رو فراموش می کنیم؟ اصلاً مگه می شه خدا رو فراموش کرد؟ آدم وقتی که خدا رو فراموش می کنه چه شکلی می شه؟ مگه می شه خدا رو فراموش کرد و زندگی کرد؟ اون حالی که ما وقت فراموشی خدا داریم، جون کندنه یا زندگی؟

حالا از این درس می خواهیم آروم آروم وارد جواب این سؤال بشیم. اگه ما کسی رو که باید همیشه به یادش باشیم، فراموش می کنیم و شیش دانگ حواسمون جمع چیزی هست که نباید فکرمون رو مشغولش کنیم، برای اینه که نظام دغدغه هامون به هم ریخته. دنیا واقعاً برای ما جدی شده، مردم برای ما جدی شدن، «خود» مون رو خیلی جدی گرفتیم. هر چی خدا داد کشید که دنیا بازیچه و سرگرمیه، نفهمیدیم. هر چی گفت این دنیا رو این قدر جدی نگیرید، تو کتیمون نرفت که نرفت. گفت زندگی واقعی، زندگی توی اون دنیاست، باور نکردیم.<sup>۱</sup> به همون اندازه ای که دنیا برامون

---

۱. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می دانستند!» (سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۴).

مهم شد، خدا توی زندگی مون کم اهمیت شد. به اندازه ای که قضاوت مردم برامون پررنگ شد، قضاوت خدا کم رنگ شد. وقتی دنیا برامون پررنگ می شه، به جایی می رسیم که حتی کارایی رو که اصلشون خداییه، به قصد و نیت دنیا انجام می دیم. مثال واضحش اینه که صدقه می دیم؛ اما برای ریا، برای این که یکی ببینه و به به و چه چه کنه. این یه مثال واضح و روشنه که زشت بودنشم برای خیلی از ماها مبهم نیست. مشکل این جاست که خیلی وقتا بدون این که دقت کنیم، کارای خدایی مون رو بدون رنگ خدا انجام می دیم. شاید ما هیچ وقت صدقه رو به نیت ریا ندیم؛ اما خیلی از کارای دیگه مون رنگ خدایی نداره. تا حالا به سکوتمون، فریادمون، ناراحتیامون، خوشحالیامون، حلممون، عصبانیتمون و ... دقت کردیم تا ببینیم رنگ خدایی دارن یا نه؟ خیلی به این فکر و دقت نیاز داریم. آخه خیلی از کسانی که فکر می کنند کاراشون خداییه، وقتی پیمونه شون پر می شه و می خوان از دنیا برن، می بینن که دستشون خالی خالیه.

ما سکوت می کنیم؛ اما نه برای این که خدا دوست داره. سکوت می کنیم برای این که اگه حرف بزنینم کم میاریم. فریاد می زنیم؛ اما نه برای این که خدا دوست داره، برای این که اگه فریاد بزنینم، تو گلومون گیر می کنه و عقده می شه توی دلمون. خوشحال می شیم؛ اما نه برای این که اماممون خوشحال شده، برای این که کیف کردیم و خوشحال شدیم. اصلاً مگه ما تو چقدر از خوشحالیامون به اماممون توجه می کنیم که آیا امام الان از اتفاقی که من رو خوشحال کرده خوشحاله یا ناراحت؟



ماه مبارک رمضان تموم می‌شه و خیلی از ماها یه دور قرآن رو ختم می‌کنیم و خوشحال می‌شیم؛ اما چندتامون از این خوشحالیم که الان اماممون خوشحاله که یه بچه شیعه ختم قرآن کرده؟ و چندتامون خوشحالیم از این که تونستیم یه ختم قرآن کنیم؛ مثل خوشحالی یه آدمی که تونسته رکوردی رو جابجا کنه.

نمی‌دونم می‌تونم اون چیزی رو که توی ذهنم هست بهتون منقل کنم یا نه؛ اما خلاصه کلام اینه که خیلی وقتا ما توی کارامون اصلاً توجهی نداریم به این که اماممون چه حسی داره یا خدا چه نگاهی به ما داره.

بعد از ماه مبارک رمضان برید از بچه شیعه‌ها بپرسید: حالا که یه ختم قرآن کردی، از چی خوشحالی؟ حالا که سی روز روزه گرفتی از چی خوشحالی؟ حالا که نمازای ماه مبارک رو کمی باحال‌تر از قبل خوندی، از چی خوشحالی؟ از این که امامت خوشحاله از این که خدا ازت راضیه؟ باور کنید خلیامون حتی یه بار به این خوشحالی از این زاویه نگاه نکردیم.

وقتی این توجه از بین می‌ره، همین عبادتا و نماز و روزه‌ها آروم آروم، حجاب می‌شه. این که یه عالمه نماز خون بی خدا داریم دلیلش چیه؟ همین بی توجهی. از معبود غافل شدن و به عبادت توجه کردن.

توجه توجه توجه. وای از غفلت! وای از غفلت! وای از غفلت! ما وظیفه داریم همدیگه رو یاد خدا بندازیم، یاد اماممون بندازیم، به همدیگه یادآوری کنیم که چرا به دنیا اومدیم، بناست کجا بریم و باید توی این عالم مشغول چی بشیم؛ ولی چرا این طوری نیستیم؟

چرا حتی توی جمع‌های مذهبی، حرف زدن درباره خدا و در باره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به قدری غریب شده که وقتی کسی می‌خواهد در این باره حرف بزنه، انگار وصله ناجور جمعه؟ چرا باور نکردیم که ویژگی اصلی جهت‌میا غفلته، غفلت، غفلت، غفلت.<sup>۱</sup>

داشتیم می‌گفتیم ما دنیا رو خیلی جدی گرفتیم و وقتی این اتفاق می‌افته، باعث می‌شه حتی عبادت‌مونم رنگ دنیایی بگیره. این یکی از دلایل بی‌نشاطی بین آدمای مذهبییه. عبادتی که بدون توجه به معبود باشه، به آدم نشاط نمی‌ده. وقتی که قرآن می‌خونم و احساس می‌کنم دارم کسی رو از دست خودم راضی می‌کنم که همه زندگیه و الآن اون داره به من لبخند می‌زنه، این عبادت بهم نشاط می‌ده؛ اما وقتی عبادت بدون این توجه انجام می‌گیره، به بازیه، خم و راست شدنه، لب تکون دادنه، به عادتیه. برای همینم به آدم نشاط نمی‌ده.

بعضی از این آدمای مسجدی رو دیدید که چقدر بی‌روحن؟ آدم کنارشون می‌شین، افسردگی می‌گیره. جای مهر تو پیشونیش سیاهه؛ اما اصلاً نشاط نداره. اینا شاید دوست داشته باشن بخندن؛ اما اصلاً روحشون ظرفیت خندیدن نداره. عبادتایی که بت شده برایشون و بدون توجه به معبود انجامش دادن، به شدت

۱. «وَلَقَدْ دَرَأْنَا لَجَهْتَكُمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند، آنها همچون چهارپایان اند بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند» سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹.

روحشون تنگ کرده. باور کنید که این آدمای بی‌نشاط عبادت رو با توجه به معبود انجام نمی‌دن. نماز نمی‌خونن چون خدا گفته؛ بلکه بخش مهمی از انگیزه عبادی اینا، عادتی که به این کارا کردن. نمی‌تونن ترکش کنن، نه به این دلیل که خدا گفته ترک نکن، نه، به این دلیل که اگه ترکش کنن، دچار وحشت می‌شن. برای همین هم هست که توی روایات ما گفتن نماز و روزه و طولانی بودن رکوع و سجده مردم رو ملاک قضاوت قرار ندید. این حرف بنده نیست، عین روایتی که امام صادق علیه السلام فرمود:

«با روزه و نماز مردم، فریب نخورید؛ چون آدم به نماز و روزه شیفته می‌شه، تا جایی که اگه اون رو ترک کنه، دچار وحشت می‌شه؛ بلکه مردم رو با راست‌گویی و ادای امانت امتحان کنید.<sup>۱</sup>»

حضرت باز هم در یه روایت دیگه‌ای فرمود:

به طول دادن رکوع و سجود آدم نگاه نکنید؛ چون بهش عادت کرده و اگه ترک کنه، وحشتش اونو می‌گیره؛ بلکه به راستی گفتار و ادای امانتش نگاه کنید.<sup>۲</sup>

الآن بعضی از این روشنفکرا با استناد به جامعه مذهبی ما معتقدن که ذات مذهب طوریه که نشاط رو از آدم می‌گیره. حالا

---

۱. «لَا تَعْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَيْحَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنْ اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ» (الكافی، ج ۲، ص ۱۰۴).

۲. «لَا نَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَلَكِنْ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ» همان، ص ۱۰۵.

چه جووری باید به اینا فهموند که این آدم مذهبیایی که عبادت می‌کنن، اُما به معبود بی‌توجه هستن، از بدترین آدمای دنیازدهان؛ اُما دنیاشون به ظاهر، زرق و برق دنیاهای دیگه رونداره. برای همینم هست که شما این آدمارو جزء آدمای دنیازده حساب نمی‌کنید و فکر می‌کنید مذهبی هستن. به جاش که می‌رسه معلوم می‌شه که چقدر اینا از خدا دور هستن. همون خدایی که بهش گفته نماز بخون و نمازت رو اول وقت بخون و به جماعت بخون و توی مسجد بخون، همون خدا گفته با بچه‌ها مهربون باش و بهشون محبت کن و احترامشون رو حفظ کن و حقشون رو ضایع نکن؛ اما همین که یه بچه میاد توی مسجد و یه سرو صدای بچه‌گونه راه می‌ندازه، همین آدم نمازخونه، شروع می‌کنه به داد و هوار کردن سراون بچه و ترسوندن و ضایع کردنش پیش دیگران. وقتی بهش می‌گی آقای فلانی! خانم فلانی! این کار درست نیست، خدا به این کار راضی نیست، انگار گوشش سنگینه و نمی‌شنوه. مگه خدایی که گفته نماز بخون با خدایی که گفته با بچه‌ها این طوری رفتار نکن، دو تا خداست؟ نه دو تا نیست؛ اما من وقتی نمازم رو با توجه به معبود نمی‌خونم و فقط به خود عمل یعنی این عبادته توجه می‌کنم، دیگه کاری ندارم به این که جاهای دیگه معبود از من چی خواسته.

چقدر بده عاقبت کسی که خیال می‌کنه آدم با خداییه؛ اُما وقتش که می‌رسه، می‌بینه تنها چیزی که نداره خداست. بیاید توجهمون رو به دنیا کم کنیم و توی این مسیر، حواسمون باشه که یکی از دامای شیطون برای ما، اینه که دنیا رو توی پول و

شهووت و خوراک و خواب محدود کنیم. حواسمون رو جمع کنیم. مراقب باشیم. غافل نشیم. این، دام خیلی بزرگ و گیراییه. وقتی که امامون ناراحت نیست و ما ناراحتیم، یعنی دنیا زده شدیم. وقتی امامون خوشحال نیست و ما خوشحالیم یعنی دنیا زده شدیم. وقتی چیزی که برای امامون مهم نیست، برای ما بااهمیته یعنی دنیا زده شدیم. وقتی فکر و ذهن امامون به چیزی مشغوله که ما ازش غافلیم، یعنی دنیا زده شدیم. خیلی بده آدمی که دنیا زدس، فکر کنه غبار نیازدگی روی دامنش ننشسته و در حالی که توی آسمون به عنوان یه آدم نیازده می‌شناسنش؛ اما خودش خیال کنه، داغ ننگ دنیا، روی پیشونیش نخورده.

این که می‌بینید خیلی از آدم مذهبی‌ها تشون رو می‌رن، نمازشون رو می‌خونن، نماز جمعه شون ترک نمی‌شه، همیشه نمازشون رو توی مسجد می‌خونن، دعای ندبه شون اگه ترک بشه، می‌ریزن به هم و... ولی راحت غیبت می‌کنن، عصبانی می‌شن، مثل آب خوردن تهمت می‌زنن، به راحتی دروغ می‌گن، آبروی مردمو مثل ته مونده آب توی لیوان می‌ریزن و... برای اینه که نیازده‌اند. نیازدگی خیلی دایرش وسیعه، خیلی. ما محدودش کردیم. بعضی از ما مذهبی‌ها توی نیازدگی، از خیلی از آدمایی که به ظاهر شون میاد که بیشتر دنیا زده باشن، جلو زدیم.

اصلاً چی شد که دایره دنیا این قدر محدود شد؟ کی این بلا رو سر ما آورد؟ چرا طوری دنیا رو برامون معنا کردن که خیال همه مون راحت شد که دنیا زده نیستیم؟ چرا وقتی شنیدیم دنیا از آب بینی

بُز پست تره، سریع همین تعریفای محدود اومد توی ذهنمون؟  
چرا کسی به ما نگفت که وقتی از چیزی عصبانی می‌شی که امامت  
ناراحت نمی‌شه، دنیا زده‌ای. وقتی پشت سر کسی حرف می‌زنی و  
ککتم نمی‌گزه دنیا زده‌ای؟

خیلی دلم پره خیلی زیاد. بیشتر از اون‌ی که بخواد با این حرفا  
خالی بشه. بیاید یه خورده با آقامون حرف بزنیم شاید دلمون خالی  
شه.

دنیای من! سلام  
کجایی که می‌خواهم  
کمی از احوالت بپرسم  
و بیشتر می‌خواستم  
حالم را برایت واگویه کنم.  
حالم بد است آقا!  
بدتر از آنی که در خیال بگنجد.

خدا مرا که آفرید  
گلم را با محبت دنیا سرشت.  
من دنیا زده آفریده شده‌ام آقا!  
ولی دنیای من تویی!  
من از دنیایم فاصله گرفته‌ام.  
به فریادم برس  
دارم می‌میرم در میان این همه فاصله.

دنیای من! سلام  
من از وقتی که خودم را شناختم  
دنیا را برایم بزرگ کردند  
به قدری بزرگ  
که گمانم این بود  
کسی که به این دنیا می‌رسد  
می‌تواند ادعای خدایی کند.

من درس خواندم  
برای رسیدن به این دنیای بزرگ.  
کار کردم تا دنیا را به دست بیاورم.  
ازدواج کردم برای دنیا.  
نفس کشیدم  
تا روزی این دنیا را در آغوش بکشم  
اما هر چه بیشتر پیش رفتم  
فاصله‌ام از دنیا بیشتر شد.  
و حالا تازه فهمیده‌ام  
دنیای من تویی آقا!  
همان دنیایی که باید  
لحظه‌های زندگی‌ام را  
خرج رسیدنش می‌کردم.  
کجایی دنیای من!

احساس خسران  
دارد می جَوَد حنجرم را.  
مرا خلاص کن  
از این احساس.

ای همهٔ دنیای من! سلام  
حالم خوب نیست.  
به مرگم راضی نشو.  
من اگر بی تو جان بدهم  
عاقبت به شرّ مرده‌ام.  
عاقبت به خیری را  
فقط کسی درک می‌کند  
که به تو رسیده باشد.  
به شرّ بودن عاقبتم  
راضی نباش.  
کاری برایم کن آقا!  
حال و روزم خراب است.

باید باور کنیم که حال و روزمون خرابه. باور نکردیم. خیالمون راحت. اگه هم می‌گیم حال و روزمون خرابه، بیشترش لغغۀ زبونه. گاهی وقتا که توی مشاوره‌ها کسایی رو می‌بینم که گناهای خیلی بزرگی کردن و حالا پشیمونن و خیلی از گناهی که کردن می‌ترسن، به حالشون غبطه می‌خورم. باور کردن که اوضاعشون خرابه. خوش



به حالشون واقعاً. دل آدم می‌گیره وقتی به این آدم فکر می‌کنه. بسه دیگه. امیدوارم هیچ وقت یادمون نره که حال و روزمون خرابه. یکی از حُسنای توجه دائمی به امام، همین‌ه که آدم همیشه یادش هست که حال و روزش خرابه. اگه بندگی اونیه که آقا می‌کنه، اوضاع ما خراب‌تر از اونیه که خیالش رو بکنیم. (۱۳۹۶/۷/۱۱)